

شناخت تأثیر طبقه اجتماعی بر نگرش نسبت به جریان نوگرایی در شهر اصفهان

وحید قاسمی، استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان*

فریدون وحید، استاد گروه علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

رسول ربانی، دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان

زهرا ذاکری، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان

چکیده

«نوغرایی» و «طبقه اجتماعی» هر دو مقولاتی هستند زاینده نظام سرمایه داری غرب که هر کدام به طریقی منجر به ایجاد چالشهایی در جامعه می گردند. هدف از بحث حاضر تبیین تضاد بین سنت و نوگرایی بر مبنای یکی از زمینه های اصلی تضاد در جامعه یعنی تضاد طبقاتی است به بیان دیگر مقاله حاضر در پی آن است که نشان دهد یکی از عوامل به وجود آورنده یا تشدید کننده تضاد بین نظام سنتی جامعه و ارزشهای نوگرایانه، تضاد موجود در نحوه نگرش، بینش و نظام ارزشی افراد متعلق به طبقات مختلف اجتماعی می باشد و در نتیجه می توان با کاهش فاصله طبقاتی، تضاد بین نگرشهای موجود در زمینه سنت گرایی و نوگرایی را نیز کاهش داد.

این موضوع در قالب دو حوزه کلان جامعه شناختی قابل تبیین است: (۱) مکتب تضاد که ویژگیهای جامعه مدرن را پیامدهای گریز ناپذیر جامعه صنعتی، نظام سرمایه داری و روابط اقتصادی حاکم بر جامعه می داند (۲) جامعه شناسی شناخت که در پی تبیین زمینه های اجتماعی شکل گیری آگاهی مدرن است.

طی یک پژوهش میدانی نوگرایی در نه شاخص عقلانیت، سودجویی، مصرف گرایی، انتقاد گری، فردگرایی، آزادیخواهی، نگرش دموکراتیک، عرفی شدن و علم گرایی، **در قالب طیف لیکرت**، مورد سنجش قرار گرفته که از مجموع نمرات افراد در هر یک از این شاخصها، نمره کل نوگرایی آنها به دست می آید. بدین منظور ۳۸۲ نمونه به شیوه سهمیه ای از بین شهروندان ساکن مناطق ده گانه شهر اصفهان مورد مطالعه قرار گرفتند. تعلق طبقاتی افراد مورد مطالعه نیز بر اساس شاخصهای درآمد، تحصیلات، شغل، منطقه محل سکونت و مالکیت مسکن و خودرود تعیین گردید و در نهایت از تحلیل رابطه بین طبقه اجتماعی و نوگرایی **نتایج** زیر به دست آمد:

بین طبقه اجتماعی و عقلانیت با سطح معنی داری بالا و سطح خطای کمتر از ۵ درصد، رابطه معنی دار مشاهده شد. بین طبقه اجتماعی و سودجویی رابطه معنی دار مشاهده نشد و بین سایر شاخصها با طبقه اجتماعی نیز رابطه معنی دار است. مقایسه میانگین نمرات طبقات مختلف به صورت دوه دو، طی آزمون توکی، نشان می دهد که دو طبقه بالا و پایین بیشترین میزان اختلاف را در نگرش به شاخصهای نوگرایی دارند و طبقه متوسط بینشی نزدیک به طبقات بالا دارد. در کل می توان گفت

هر چه طبقه اجتماعی بالاتر باشد نگرش افراد نسبت به نوگرایی نیز مثبت‌تر خواهد بود و می‌توان امیدوار بود که کاهش فاصله طبقاتی، گامی مؤثر به سوی ایجاد جامعه‌ای مدرن باشد.

واژه‌های کلیدی: نوگرایی، طبقه اجتماعی، عقلانیت، سودجویی، مصرف‌گرایی، انتقادگرایی، فردگرایی، آزادیخواهی، نگرش دموکراتیک، عرف باوری و علم‌گرایی.

مقدمه

اکثر جامعه‌شناسان «انقلاب صنعتی بریتانیا» در قرن نوزدهم را سرآغاز دوران مدرن می‌دانند. جریان نوگرایی از بطن جوامع غربی برخاسته و منبعث از شرایط ویژه اقتصادی این جوامع می‌باشد. به عبارت دیگر به خوبی می‌توان نشان داد که همه آن ویژگی‌هایی که در پیدایش جریان نوگرایی دخیل بوده‌اند با مجموعه‌ای از تغییراتی ارتباط دارند که هسته اصلی آنها را تحولات اقتصادی تشکیل داده است و جوامع غربی در مسیر حرکت تدریجی خود به سمت توسعه و صنعتی شدن، نظام ارزشی متناسب با نظام اقتصاد سرمایه داری را نیز بسط داده‌اند. اما در کشورهای جهان سوم وضع به گونه‌ای دیگر است. در این کشورها توسعه صنعتی در قالب فرآیند نوسازی از غرب وارد شده است و نوگرایی به عنوان پدیده‌ای بیگانه، با بستر فرهنگی و نظام سنتی این جوامع در تعارض قرار گرفته است. از آنجایی که افکار و عقاید مدرن حول اقتصاد مدرن سرمایه داری شکل گرفته‌اند، می‌توان گفت که ریشه اصلی تضاد سنت و نوگرایی در کشورهای در حال توسعه نیز تضاد بین شرایط اجتماعی-اقتصادی بومی این جوامع با شرایط زمینه ساز جامعه مدرن می‌باشد.

تضاد سنت و نوگرایی در قالب عوامل مختلف مورد تبیین قرار گرفته است و عواملی چون

«شکاف نسلی»، «تأخر فرهنگی» و... به عنوان عوامل تشدیدکننده این تضاد مورد تبیین قرار گرفته است. یکی از عواملی که می‌توان تضاد سنت و نوگرایی را در چارچوب آن مورد تبیین قرار داد، تضاد طبقاتی بین افراد است که منجر به تضاد بین نگرشها و ارزشهای آنها می‌گردد. به عبارت دیگر همانطور که موقعیت اقتصادی یک جامعه در سطح کلان می‌تواند تعیین‌کننده نظام ارزشی و اعتقادی آن جامعه باشد، در سطح خرد نیز می‌توان گفت که موقعیت اقتصادی افراد، نگرشها و طرز فکر آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تأثیر تعلق طبقاتی بر طرز تفکر و جهان بینی افراد به قدری پذیرفته شده است که بسیاری از نظریه پردازان قشربندی اجتماعی، محور اصلی تعریف طبقه اجتماعی را طرز نگرش و رفتار افراد می‌دانند و بعد ذهنی را مقدم بر بعد عینی می‌شمارند. «کورن هازر» و «ساندرز» از جمله این نظریه پردازان هستند که معتقدند «طبقه اجتماعی» در درجه اول گروهی از افراد است که نگرشها و بینشهای همسانی دارند. به عقیده آنها، موقعیت عینی اقتصادی افراد تنها شاخصهایی را جهت مطالعه و سنجش عینی طبقه اجتماعی فراهم می‌کند و اصل اساسی تعریف طبقه نیست، بلکه آنچه در تعریف طبقه اساسی است ذهنیت و نگرش

ذهنیت آنها نسبت به نوگرایی مؤثر باشد، می توان امیدوار بود که کاهش فاصله طبقاتی در جامعه گامی مؤثر در جهت کاهش تضاد سنت و نوگرایی باشد.

با انجام پژوهش مذکور، علاوه بر تبیین تضاد سنت و نوگرایی، می توان به نگرش افراد جامعه نسبت به ارزشهای نوین و در نتیجه میزان گرایش آنها به نوگرایی نیز پی برد.

تشریح مفاهیم اساسی تحقیق

«نوگرایی» و «طبقه اجتماعی» از اساسی ترین مفاهیم این تحقیق هستند که هر دو مفاهیمی انتزاعی و ذهنی هستند و باید توسط شاخصهایی عینی مورد سنجش قرار گیرند. نوگرایی را می توان در قالب رفتارهای قابل مشاهده افراد مورد بررسی قرار داد و طبقه اجتماعی افراد را نیز می توان توسط برخی ویژگیهای عینی اقتصادی مشخص نمود.

نوگرایی و ابعاد آن

انقلاب صنعتی و نظام سرمایه داری منجر به رشد سریع شهرها، حاکمیت بوروکراسی، بسط فن آوریهای مدرن و تشکیل دولت - ملت‌های وسیع گردید. مجموعه این عوامل ساختار اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی ویژه ای را به وجود آورد که روشنفکران غربی از آن تحت عنوان «مدرنیته» یا «تجدد» نام بردند. سپس همگام با چنین تحولاتی، بستر فکری - فرهنگی وایدئولوژیک مناسبی نیز فراهم شد که می توان آن را نوگرایی یا «مدرنیسم» نام نهاد. بدین ترتیب «نوگرایی حالت یا شیوه زیستن و اندیشه مدرن» در تقابل با دوران پیش

یکسانی است که افراد متعلق به یک طبقه از آن برخوردارند.

در زمینه نوگرایی تاکنون تحقیقاتی تحت عنوان «نوگرایی مدیران کارگاههای تولیدی» توسط آقای پاک سرشت در دانشگاه علامه طباطبایی و «تلویزیون و نوگرایی» توسط خانم مهدی زاده در دانشگاه تهران انجام شده که در آنها نوگرایی توسط شاخصهای مختلف و از طریق طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفته است. اما رابطه طبقه اجتماعی و نوگرایی به طور ویژه مورد مطالعه قرار نگرفته است. تنها طی پژوهشی که شورای فرهنگی عمومی کشور در سال ۱۳۷۹ پیرامون نگرشها و رفتارهای اجتماعی - فرهنگی جوانان انجام داده، دو عامل تحصیلات و درآمد به عنوان متغیرهایی مؤثر بر آگاهی ها و نگرشهای جوانان شناخته شده اند. آقای افشار کهن نیز در مطالعه ای نظری رابطه عواملی چون نحوه معیشت، سبک زندگی و منافع اقتصادی و سیاسی با موضع گیری طبقات در برابر سنت و مقولات سنتی از یک سو و تجدد و مقولات مدرن از سوی دیگر مورد بررسی قرار داده است.

پژوهش حاضر در پی تحلیل «رابطه بین تعلق طبقاتی افراد و نگرش نسبت به جریان نوگرایی» است. با بررسی این موضوع می توان یکی از عوامل مؤثر بر تضاد موجود بین سنت گرایان و نوگرایان را شناسایی نمود و به تبیین تضاد موجود در چارچوب تضاد طبقاتی پرداخت. بدیهی است که هر نوع اقدام در جهت کاهش تعارضات سنت و نوگرایی مستلزم شناخت و کنترل عوامل مؤثر بر آن می باشد. با تأیید این فرض که تفاوت افراد از لحاظ موقعیت عینی آنها در جامعه می تواند بر

مدرن است و در مفاهیمی چون برابری، آزادی، عقل‌گرایی، آزادیخواهی، فردگرایی و ایمان به ترقی و پیشرفت نامحدود بشری تجلی می‌کند» (افشار کهن، ۱۳۸۳: ۵۵).

این تحولات ذاتی کشورهای صنعتی است. در این جوامع، «تجدد در طول زمان تبدیل به نظام‌مادین یکسر تازه‌ای از زندگی هر روزه یعنی شیوه‌هایی از زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شده که رویکردهای مدرن فکری و فرهنگی را نیز به همراه داشته است» (b.B.pippil, ۱۹۹۶). اما در کشورهای در حال توسعه، تحولات فنی و اقتصادی و صنعتی شدن در قالب فرآیند «نوسازی» نمود یافته است. نوسازی «سیاستی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای نزدیک‌سازی وضع سرزمینهای غیرغربی به وضع تجدید غربی می‌باشد» (افشار کهن، ۱۳۸۳: ۴). فرآیند نوسازی منجر به ورود تکنولوژیها و صنعت غربی به این کشورها شده و به سرعت جایگزین شیوه‌های تولید و اداره این جوامع گردیده است. اما فرهنگ، طرز تفکر و ایدئولوژی متناسب با این پیشرفت‌ها که به وجود آورنده جریان نوگرایی است، با نظام فرهنگی و ارزش سنتی این جوامع برخورد می‌کند و به راحتی نمی‌تواند جایگزین شیوه‌های فکری سنتی گردد. به این ترتیب کشورهای در حال توسعه برای مدرن شدن باید بستر فکری و فرهنگی لازم را نیز فراهم آورند و ایدئولوژیهای مربوط به نوگرایی را پذیرا گردند. همانطور که نوسازی زمینه عملی و بستر اجتماعی-فرهنگی لازم جهت تحقق مدرنیته را فراهم می‌آورد، نوگرایی نیز به وجود آورنده زمینه فکری و بینشی لازم جهت حرکت جامعه به سوی نوشدن است.

بشیریه در تعریف خود از نوگرایی بر این امر تأکید می‌کند. وی می‌گوید: «نوگرایی بیان نوعی بینش مبتنی بر اصالت عناصر مدرنیته است و زمینه‌تئوریک و ذهنی تمام اقدامات عملی جوامع دور از تجدید غربی را برای تحقق تجدید فراهم می‌آورد» (۱۳۷۸: ۴).

اما با توجه به اینکه وظیفه جامعه‌شناسی ارایه تعاریفی عینی از پدیده‌های اجتماعی است، لازم است نوگرایی را نیز بر مبنای تحولات عینی که در جامعه به وجود می‌آورد تعریف نمود. «ویلیام کائولی» نوگرایی را به صورت عینی تر و براساس ویژگیهای عینی آن چنین تعریف می‌کند: «نوگرایی خود را در تقابل با دوره‌های قبل تعریف می‌کند که «تاریک تر هستند»، «عقلانی نیستند»، «دموکراتیک نیستند»، «فاقد مدنیت هستند» و «از لحاظ فنی توسعه یافته نیستند». نوگرایی به این معنا یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (اسطوره‌ای، اخلاقی، عاطفی و...) رشد اندیشه علمی و خردباوری و افزون شدن اعتبار فلسفه نقادانه که همه همراهان با سامان یابی تولید، تجارت، شکل‌گیری قوانین مبادله و به تدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت» (واترز، ۱۳۸۱: ۵۹).

این تعریف تقریباً کلیه ویژگیهای جامعه مدرن را در بر می‌گیرد. ویژگیهایی که زاییده بستر ایدئولوژیک و فکری حاصل از جریان نوگرایی می‌باشد.

بر این اساس، نوگرایی دارای مؤلفه‌های گوناگون در ابعاد مختلف جامعه می‌باشد که نظریه پردازان مختلف هر کدام به جنبه‌هایی از این فرآیند تأکید نموده‌اند. «کافی‌یر و ونسونو»^۱ در

^۱ - Caffiyer & Venson

جای باورهای کهن اسطوره ای، بر خرد انسان و بینش علمی و منطقی او تأکید می گردد.» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۹)

اما این خردباوری خود محصول عقلانیت ابزاری حاصل از پیشرفت علم و تکنولوژی است. طی عقلانیت ابزاری، روابط افراد فقط در چارچوب محاسبه های خشک و بی عاطفه مالی شکل می گیرد. حتی به گمان زیمل، «ادراک افراد از زمان و مکان همخوان می شود با خردباوری ابزاری، اقتصادی و محاسبه گرانه» (احمدی، ۱۳۷۳: ۱۱-۱۲). پس سرآغاز هر نوع عقلانیت در جامعه مدرن، عقلانیت ویژه اقتصادی است که منجر به بروز عقلانیت در سایر حوزه ها می گردد. طبق عقیده ماکس وبر، در جامعه صنعتی مدرن کش عقلانی معطوف به هدف رفتار افراد را جهت می دهد که طی آن افراد به دنبال بهترین ابزار برای رسیدن به اهداف خود هستند. در تحقیق حاضر خرد باوری به طور اعم و عقلانیت ابزاری به طور اخص در نظر قرار گرفته است. انتقادگری و علم گرایی نیز بازتاب جنبه های دیگر عقلانیت جامعه مدرن می باشد که در تحقیق حاضر در قالب بعد فرهنگی به آنها پرداخته شده است. (۲) بعد اجتماعی که شامل آزادیخواهی و فردگرایی است. آزادیخواهی تمایل افراد به داشتن آزادی در حیطه های مختلف «فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مدنی و حقوقی می باشد» (2005: Hob house) و به طور کلی آزادی افراد در انتخاب شیوه زندگی، حکومت و افکار و عقاید می باشد. فردگرایی نیز هر نظریه آیین یا اقدامی را می رساند که انسان را در فردیتش شالوده نظام اندیشه و تبیین قاعده رفتاری به حساب آورد. «ریسمن

تعریف خود از نوگرایی، «عناصر اصلی جامعه مدرن را فردگرایی (اصالت فرد)، عقلانیت و قرارداد گرایی، و عرفی شدن و تقدس زدایی از امور می دانند.» (تاپا، ۱۳۷۹: ۱۰۷). «هایلبر ونر»^۱ تفاوت اصلی بین دوران مدرن و ماقبل مدرن را «سودجویی» تمام عیاری می داند که حاصل مدرن شدن جامعه می باشد. جورج زیمل بر «مصرف گرایی» در مکان شهرهای مدرن تأکید دارد و «شارما»^۲ در نظریه خود پیرامون نوگرایی بر عواملی چون جهت گیری علمی، جهت گیری تساوی طلبانه، جهت گیری پیشرفت، جهت گیری استقلال طلبانه و جهت گیری دموکراتیک تأکید می کند» (مهدیزاده، ۱۳۸۱: ۹۶-۹۵). ماکس وبر نیز عقلانیت را عنصر اصلی جامعه مدرن می داند.

با توجه به نظریات مذکور می توان عناصر نوگرایی را در چهار حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و در نه شاخص دسته بندی نمود:

بعد اقتصادی که در بر گیرنده سه عنصر خردباوری به طور اعم و عقلانیت ابزاری به طور اخص، سودگرایی و مصرف گرایی است. نقطه عطف عقلانیت مدرن، خردباوری یا تکیه بر خرد آدمی است که زمینه های مختلف علم، فرهنگ، سیاست و اقتصاد جامعه مدرن را در بر می گیرد. خردباوری یعنی تلاش برای بخردانه کردن هر چیز، شکستن و ویرانگری عاداتهای اجتماعی و باورهای سنتی همراه با پشت سر نهادن ارزشها، حسن ها، باورها و در یک کلام شیوه های مادی و فکری زندگی کهن. در دوران مدرن «به

¹- Hylbervener

²- Scharma

شخصیت اجتماعی دوران پیش صنعتی را
شخصیت

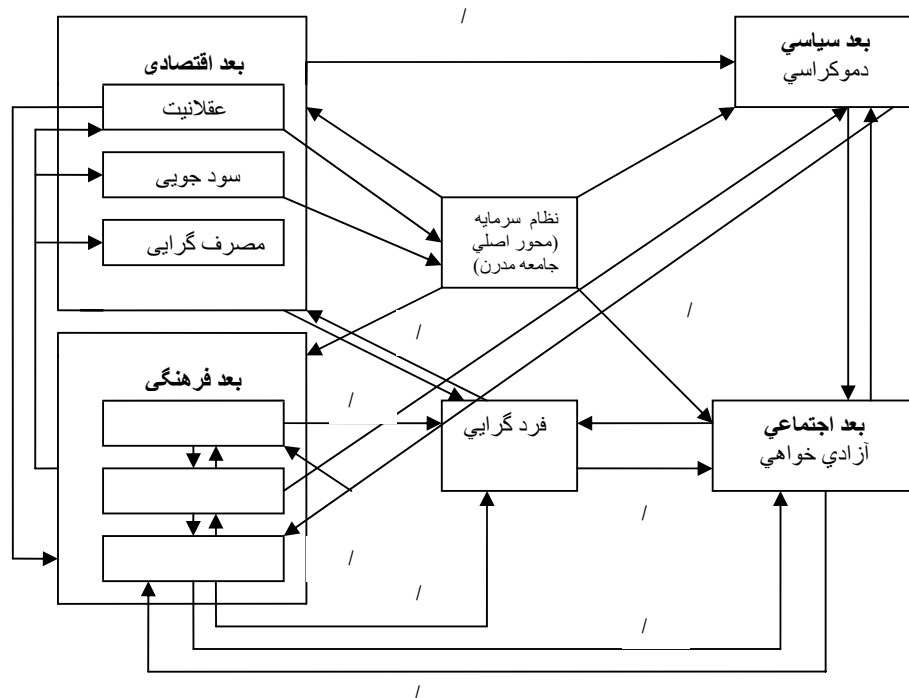
«سنت‌گرا» و شخصیت اجتماعی دوره صنعتی مدرن را شخصیت «خودمختار» می‌نامد که طبق آن هر فرد مستقل از دیگران است» (کیوبستو، ۱۳۸۰: ۱۵۲). زیمل نیز در آرای خود عنصر اصلی جریان مدرنیته را گسترش آزادی فردی می‌داند، اما در عین حال آثار سوء فردگرایی افراطی را نیز متذکر می‌گردد و می‌گوید: «مشکلات ژرف‌تر زندگی مدرن از خواست فرد برای حفظ اختیار و فردیت هستی‌اش در قبال نیروهای مقاومت‌ناپذیر اجتماعی، میراث تاریخی، فرهنگ خارجی و در قبال روش زندگی نشأت می‌گیرد» (کرایب، ۱۳۸۲: ۲۸۶ به نقل از زیمل: ۱۹۵۵). به عقیده زیمل، در کلان‌شهرهای مدرن فرد از نظر فیزیکی به دیگران نزدیک ولی از نظر روان‌شناختی از دیگران جدا و مستقل بوده که نتیجه این امر آزادی وسیع همراه با احساس پوچی است. (۳) بعد سیاسی که به طور کلی داشتن بینش دموکراتیک در عقاید و افکار سیاسی را می‌رساند که طی آن نقش افراد در جامعه به عنوان یک شهروند بسیار حائز اهمیت است. در تحقیق حاضر بینش دموکراتیک در مفهوم وسیع آن مد نظر است، اما تفکر دموکراتیک در هر جامعه‌ای در شیوه حکومتی آن جامعه عینیت می‌یابد و وجود یا عدم وجود این نوع تفکر را بر مبنای اصول سیاسی حاکم می‌توان سنجید. به بیان دیگر، حکومت دموکراسی در مفهوم کلی، صرف نظر از انواع مختلف آن، شرط اصلی ظهور بینش دموکراتیک می‌باشد که در تحقیق حاضر در قالب بعد سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. هلد می‌گوید: «دموکراسی یک نظام تصمیم‌گیری جمعی

است که در آن مداخله گسترده شهروندان در امور عمومی امکان‌پذیر بوده و اصل خودمختاری افراد در جامعه فراهم گردد» (هلد، ۱۳۶۹: ۴۲۰). (۴) بعد فرهنگی که سه عنصر انتقادگری (داشتن روحیه انتقادگری و انتقادپذیری در زمینه مسایل مختلف اجتماعی و سیاسی)، عرفی شدن باورها (کاهش تعصبات مذهبی و نشان دادن تسامح بیشتر نسبت به ادیان مختلف، توجه به کمال انسانیت افراد صرف نظر از نوع عقاید مذهبی آنها، تقدس زدایی از امور مختلف و تکثرگرایی در عقاید مذهبی) و علم‌گرایی (گسترش علوم جدید و جایگزینی بینش علمی به جای بینشهای مبتنی بر عقاید خرافی و اسطوره‌های سنتی) را دربر می‌گیرد.

بدین ترتیب، نوگرایی در نه شاخص قابل تبیین و سنجش است که این عناصر در حوزه‌های ساختاری مختلف جامعه در رابطه متقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. در واقع می‌توان عناصر نوگرایی را در درون سیستمی با محوریت نظام سرمایه‌داری قرار داد که در شکل (۱) قابل مشاهده است. طبق الگوی طراحی شده، ابعاد چهارگانه نوگرایی حول محور سرمایه‌داری با یکدیگر رابطه تنگاتنگی دارند. از یک سو نظام سرمایه‌داری مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد و شرایط ویژه آن چون شکل‌گیری روابط مبادله‌ای، تولید و مصرف انبوه، تاکید بر محوریت انسان و تواناییهای شخصی او... منجر به رشد ارزشهای ویژه اقتصادی چون تفکر عقلانی مبتنی بر محاسبه سود و زیان فردی و گرایش به مصرف انبوه کالاهای متنوع گشته که خود متقابلاً تقویت‌کننده نظام سرمایه‌داری هستند و از سوی دیگر سایر حوزه‌های زندگی اجتماعی را نیز تحت تاثیر قرار داده و منجر به شکل‌گیری ارزشهایی

اقتصاد تاثیر گرفته، به طوری که طبق عقیده برخی از نظریه پردازان، رفاه اقتصادی مهمترین شرط گسترش دموکراسی در جامعه است. همچنین تاکید نظام سرمایه داری بر استفاده از علوم و تکنولوژیهای مدرن، علم محوری را که نمودی از عقلانیت حاکم بر جوامع مدرن است، بسط می دهد که این بینش در تضاد با عقاید ماورایی و بینش شهودی قرار می گیرد و همراه با آن عرف باوری و تقدس زدایی از امور نیز رواج می یابد. همان طور که ملاحظه می گردد، عناصر مختلف نوگرایی با یکدیگر در تعامل بوده و همدیگر را تقویت می کنند.

متناسب با نظام اقتصاد بازار آزاد گردیده است از جمله این ارزشها، پذیرش اصل «انتخاب آزاد» است که زمینه ساز ظهور آزادیخواهی در جوامع مدرن بوده و در نهایت اصولی چون مساوات طلبی، مشارکت عمومی و به طور کلی دموکراتیزه کردن امور، بستری دسترس به این آزادی شناخته می شود و به بهترین نحو در دستگاه حکومتی جامعه امکان بروز می یابد. به این ترتیب در جوامع مدرن حکومت دموکراسی در اشکال گوناگون به وجود می آید که گرچه هر کدام دارای قوانین مخصوص به خود می باشند، اما همگی در مورد لزوم آزادی بیان و مشارکت سیاسی اعضای جامعه اتفاق نظر دارند. دموکراسی خواهی به طور مستقیم نیز از



شکل (۲): ابعاد نوگرایی و روابط متقابل آنها

منبع: مولف

طبقه اجتماعی

تجربه غرب نشان از پروسه‌ای می‌دهد که در نتیجه تعامل شرایط عینی و ذهنی، صف بندی طبقاتی به مرور زمان به عنوان یکی از واقعیت‌های اساسی اجتماعی مطرح گشته و نگاه طبقاتی از دنیای مدرن، مبنای تحلیل بسیاری از ارزشها و نگرشهای نهادینه شده جامعه قرار گرفته است.

یک تقسیم بندی اساسی که معمولاً در تعریف این اصطلاح به کار می‌رود، تعریف طبقه بر مبنای سنجه‌های عینی و ذهنی است. بر مبنای این تقسیم بندی، در نظریه‌های قشر بندی اجتماعی، نظریه پردازان به دو دسته تقسیم می‌شوند: اول آنهایی که عوامل عینی چون شغل، درآمد، تحصیلات و... را اساس طبقه دانسته‌اند و دوم آنهایی که بر عوامل ذهنی تأکید دارند.

مارکس و اقتصاد دانان کلاسیک انگلیسی، به ویژه ریکاردو، نمایندگان نظریه عینی هستند که مالکیت یا فقدان مالکیت وسایل تولید را اساس طبقه می‌دانند. طبق تعریف مارکس از طبقه، «موقعیت طبقاتی افراد دقیقاً بر اساس جایگاه و عملکردشان در چارچوب نظام عینی اقتصادی تعیین می‌شود» (Marx, 1971: 80).

در مقابل، نظریه‌های ذهنی مربوط به طبقه بر خصلتهای روانی اعضای طبقه به شدت تأکید می‌کنند. در این رویکرد، مفاهیم حیثیت و فرصت اجتماعی، عناصر توصیفی عقاید سیاسی و مذهبی و احساسات مربوط به شیوه‌های محلی و منطقه‌ای زندگی، جای نگرش‌های دقیقاً اقتصادی را می‌گیرد.

از جمله نظریه پردازانی که بین جنبه‌های عینی و ذهنی در تعریف طبقه تفاوت قایل می‌شود، ساندرز^۱ است. او اولی را قشر نامید و به گروه بندی‌های اقتصادی و اجتماعی و دسته بندی‌هایی از مردم اطلاق کرد که بر اساس شغل،

قدرت، درآمد، سطح زندگی، سطح تحصیلات، وظیفه، هوش و یا معیارهای دیر تقسیم می‌شوند. از سوی دیگر، طبقه را مؤلفه‌ای ذهنی می‌داند که عبارت است از گروه بندی‌های روان شناختی - اجتماعی و از نظر ویژگی، کاملاً ذهنی و وابسته به احساس تعلق به گروه» (127: Saunders, 1990).

طبق عقیده ساندرز، طبقه واقعیت اصلی خویش را به عنوان یک پدیده روان شناختی به دست می‌آورد. وی از مارکس و افراد دیگری که روش تئوری پردازی مشابهی دارند، انتقاد کرد و اینگونه استدلال نمود که این نظریه پردازان طبقه را تعیین نکرده‌اند. ساندرز قصد داشت به پدیده طبقه، خوب نزدیک شده و از این طریق به باورهای افراد پی ببرد. وی بر این عقیده بود که کسانی که شرایط اقتصادی یکسانی دارند، منافع، باورها و نگرشهای آنها در مورد جایگاهشان نیز مشترک است. او افرادی که طرز نگرش یکسان و ارزشهای مشابه دارند را تحت عنوان «طبقه» مطرح کرد و افرادی را که فقط از لحاظ موقعیت عینی شبیه هستند «گروههای ذینفع» نامید.

«کورن هازر»^۲ نیز طبقه را چنین تعریف می‌کند: «بخشهایی از جامعه که در مورد علایق و جایگاه خود یک جور فکر کرده، دیدگاه و نگرش مشترک و مشخصی دارند» (انگویتا و ریزمن، ۱۳۸۳: ۱۲۶). به عقیده وی، مشخصه اصلی تعیین کننده طبقه، هویت روان شناختی مشترک یا مجموعه‌ای از نگرشهای افراد است و معیارهای عینی چون شغل یا درآمد، بیشتر به عنوان شاخص طبقاتی به شمار می‌روند. پس فاکتورهای ذهنی آگاهی به عنوان یک معیار طبقاتی تقدم دارد.

«شومبارت» از دیگر نظریه پردازانی است که بر جنبه‌های ذهنی تأکید کرده و می‌گوید «طبقه اجتماعی گروهی

² - Kornhauser

¹ - Saunders

توجه به فرآیندهای اقتصادی جامعه، نگرشهای خاصی را به او تحمیل می کند که مهمترین این نگرشها، نگرش فرد نسبت به جایگاه خود است. پس منطبق بودن تصور ذهنی افراد از طبقه ای که متعلق به آنهاست با طبقه ای که توسط شاخصهای عینی در آن قرار می گیرند، نشان دهنده آن است که افراد یک طبقه نگرشهای طبقاتی و آگاهی طبقاتی یکسانی دارند که طبق نظر سنترز یکسان بودن این نگرشها خود زمینه را برای یکسان بودن سایر نگرشها نیز آماده می سازد. به بیان دیگر با استفاده از جهت گیریهای ذهنی فرد می توان نگرشهای اقتصادی و سیاسی وی را نیز تا حدودی پیش بینی کرد. «ویژگی مهم تحقیق سنترز با یک سوال مشخص می شد: اگر از شما سوال شود که یکی از چهار عنوان را برای طبقه اجتماعی تان به کار ببرید، شما کدام یک را به عنوان طبقه اجتماعی خود ذکر می کنید: طبقه متوسط، طبقه پایین، طبقه کارگر یا طبقه بالا» (ریزمن و انگویتا، ۱۳۸۳: ۱۳۰). به این ترتیب سنترز بر آن بود که گرچه محقق برای مطالعه طبقه اجتماعی ناچار باید مبنایی عینی داشته باشد و بدین منظور از شاخصهای عینی استفاده می نماید، اما مهمترین اصل تعیین هویت ذهنی طبقه اجتماعی است. سپس سنترز نتیجه گیری می کند که «اگر افراد به گونه ای رفتار کنند که با یک نوع خاص طبقه جور درآید، در این صورت سرانجام باید خود آگاهی های مربوط به آن طبقه را در خود بروز دهد. طبقه ای که فرد به عنوان طبقه خود پذیرفته به میزان زیادی خط مشی فکری، نگرشها و اعمال او را تعیین می کند» (ریزمن و انگویتا، ۱۳۸۳: ۱۳۲). به طور کلی طبق ادعای سنترز می توان گفت که آگاهی طبقاتی افراد یک طبقه، همخوانی در نگرشها و احساسات آنها را نیز می رساند. بر این اساس در تحقیق حاضر نیز ذهنیت افراد نسبت به تعلق طبقاتی خود توسط سؤالی نظیر سؤال سنترز مورد بررسی قرار گرفته و تأیید

است که با طرز فکر خاص درون تشکیلات اقتصادی پیدا می شود» (حمید، ۱۳۵۲: ۳۰۵). در این تعریف منافع و مقاصد مشترک و ایدئولوژی یکسان افراد یک طبقه مورد توجه قرار گرفته است.

ماکس وبر بر هر دو دیدگاه عینی و ذهنی در تعریف طبقه تأکید دارد. وی وضعیتهای عیناً مشخص شده از یک سو و انواع دیدگاههای متغیر ذهنی و عینی که ممکن است با وضعیتهای مذکور ارتباط داشته باشند را از سوی دیگر، مورد توجه قرار می دهد و طبقه را چنین تعریف می کند: «ما زمانی از طبقه سخن می گوئیم که (۱) تعدادی از مردم بخت زندگی مشترک داشته باشند به نحوی که (۲) این بخت زندگی مشترک منحصرأ به وسیله منافع اقتصادی مندرج در مالکیت کالاها و فرصتهای کسب درآمد نمود کند و (۳) تحت شرایط بازارهای کالا یا کار بروز کند» (وبر، ۱۹۷۷: ۲۰۸).

با توجه به نظریات ارایه شده، طبقه اجتماعی را می توان به طور کل دربر گیرنده جنبه های ذهنی و عینی در نظر گرفت. در تحقیق حاضر برای مطالعه و سنجش طبقه اجتماعی، طبق معمول تمام پژوهشها، از سنجش های عینی استفاده می شود و لیکن از آنجایی که فرض ما بر آن است که افراد هر طبقه ذهنیت طبقاتی یکسانی دارند که این ذهنیت یکسان، تعیین کننده نگرش آنها نسبت به نوگرایی نیز هست، لذا جنبه ذهنی و روان شناختی طبقه نیز مورد تأکید قرار می گیرد. در اینجا مبنای عمل تئوری سنترز می باشد. به عقیده وی در نظر گرفتن هویت ذهنی طبقه قبل از هر چیز مستلزم آن است که طبقه واقعیت اصلی خودش را به دست آورد. «این واقعیت از طریق باورهای مردم نسبت به جایگاه خود در جامعه، تعیین هویت طبقاتی شان و از طریق نگرشهای معطوف به طبقه کسب می شود.» (ریزمن و انگویتا، ۱۳۸۳: ۱۲۸). به نظر سنترز، منزلت و نقش فرد با

صنعتی تحت تأثیر فضای فن سالارانه حاکم بر جامعه سرمایه داری قرار گرفته و آگاهی مدرن در آنها شکل می‌گیرد. هربرت مارکوزه و آنتونیو گرامشی نیز، طبقه سرمایه دار جامعه صنعتی را تعیین کننده اصلی ارزشهای مصرفی سرمایه داری می‌دانند که به مرور سایر طبقات را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. هابرماس از مجموعه جهان بینی‌ها و مفاهیم پذیرفته شده انسان مدرن تحت عنوان «جهان زیست» نام می‌برد و ساخت اقتصادی را «سیستمی» متشکل از قدرت و پول می‌داند که بر جهان زیست تأثیر قطعی دارد. او معتقد است که «سلطه ساخت اقتصادی و روابط قدرت، جهان بینی‌ها را نیز دستکاری می‌کند» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۲۴).

در مکتب تضاد، نظریه پردازان قشر بندی اجتماعی نیز در سطحی خردتر به رابطه طبقه اجتماعی با نظام ارزشی جامعه مدرن می‌پردازند. از جمله تورشتاین و بلن که معتقد است «جایگاه فرد در پهنه اقتصادی و فنی، بینش و عادات فکری اش را تعیین می‌کند. به بیان دیگر، جایگاههای متفاوت در عرصه‌های اشتغال صنعتی و مالی، به نوبه خود قالبهای ذهنی و عادات فکری اساسا متفاوتی را پدیدمی‌آورند» (کوزر، ۱۳۷۳: ۳۵۸). وبلن نوع اشتغال رادپرترز تفکر افراد بسیار موثر می‌داند و می‌گوید: «کسانی که به امور مالی اشتغال دارند، به یک نوع برداشت «جاندارانگاران» گرایش دارند گویی که با مقولات جادویی می‌اندیشند، اما کسانی که اشتغال صنعتی دارند ناچارند که عقلایی و واقع بینانه بیندیشند» (همان منبع).

مکتب کلان دیگری که موضوع مورد بحث را در قالب آن می‌توان تبیین نمود، «جامعه‌شناسی شناخت» می‌باشد. طبق این شاخه از جامعه‌شناسی، ساختارهای اجتماعی از جمله فن سالاری و بوروکراسی حاکم بر جامعه صنعتی، آگاهی مدرن را شکل می‌دهند و وسایل ارتباط جمعی و

گردید که بین طبقه بندی عینی افراد توسط محقق و طبقه بندی ذهنی آنها توسط خودشان همبستگی وجود دارد (I = ۰,۵۵). در نتیجه می‌توان گفت افرادی که خود را متعلق به یک طبقه می‌دانند، ذهنیتشان نسبت به امور دیگر از جمله نوگرایی نیز تا حدودی یکسان است. به بیان دیگر، تأیید فرض بالا نشانه‌ای است دال بر تأیید فرض اصلی تحقیق مبنی بر یکسان بودن نگرش افراد متعلق به یک طبقه نسبت به جریان نوگرایی.

چارچوب نظری تحقیق

نظریه‌های موجود در این زمینه را می‌توان در دو سطح خرد و کلان مطرح نمود. در سطح کلان، تأثیر طبقه اجتماعی بر نوگرایی را می‌توان در چارچوب وسیع‌تر مکتب تضاد قرار داد. طبق عقیده مارکس، بنیانگذار این مکتب، ساختار اقتصادی زیربنای جامعه و تعیین کننده سایر ساختارهای سیاسی و اجتماعی و نهادهای حقوقی و اخلاقی می‌باشد. مفسران مارکس نیز تحت عنوان مارکسیستهای ساخت گرا، مسأله زیربنا و روبنای مارکس را تعدیل کرده و معتقدند گرچه اقتصاد نمی‌تواند تعیین کننده سایر ابعاد باشد، اما در نهایت تأثیر اساسی بر آنها دارد. لویی آلتوسر می‌گوید «ساخت حاکم بر روابط تولید و اندیشه‌ها و ایدئولوژیهای باز تولید کننده آن، چارچوب عملی فرد را تعیین می‌کند» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۰۹).

مارکسیستهای انتقادی که مکتب فرانکفورت را تشکیل داده‌اند نیز ضمن انتقاد از تئوری مارکس، برای اقتصاد نقش مهمی قایل هستند. از جمله این نظریه پردازان، هورکهایمر، هربرت مارکوزه، یورگن هابرماس و آنتونیو گرامشی می‌باشند. هورکهایمر و آدورنو در کتاب مشترک خود تحت عنوان «صنعت فرهنگ» بر این امر تأکید دارند که ذهنیت و نگرش افراد در یک جامعه

فکری و قریحه ای نیز در افراد طبقات مختلف به وجود می آید. اریک فروم خوی اجتماعی را متأثر از ساخت اقتصادی جامعه می داند و جورج زیمل نیز تأثیر فرهنگ عینی بر فرهنگ ذهنی را مورد تأکید قرار می دهد. روح عینی به عقیده زیمل، تلاش همه جانبه برای عینیت بخشیدن به زندگی اجتماعی است که به واسطه پول و سایر امکانات صورت می گیرد و سرانجام فرهنگ عینی بر نظام ارزشی جامعه مدرن تأثیر می گذارد. وی بر تاثیر پول بر سایر ابعاد زندگی تأکید دارد. به عقیده وی، پول پدیده ای است که اثراتی انضمامی و عینی بر حیات درونی افراد به طور خاص و بر فرهنگ به طور عام می گذارد. «پول رنگ و بوی خود را به یکسان به همه امور حیات عطا کرده، راه خود را در میان همه ارزشها، اهداف، فرآیندهای اقتصادی و غیراقتصادی و اذهان همه آدمیان بازمی کند» (Frisby, 2002: ۱۲۰). در نهایت برخی از نظریه پردازان نیز به رابطه بین طبقه اجتماعی با برخی از شاخصهای نوگرایی می پردازند: لیست به رابطه بین اقتصاد و دموکراسی پرداخته و اقتصاد مرفه را شرط لازم برای تشکیل دموکراسی می داند. جورج زیمل از یک سو بین اقتصاد و عقلانیت رابطه برقرار می کند و از سوی دیگر اقتصاد پولی را موجب آزادی بیشتر در جامعه مدرن می داند، و بر بر رابطه طبقه اجتماعی و دینداری تأکید کرده و معتقد است افراد طبقه پایین به ارزشهای دینی پایبندتر از طبقات بالا هستند، و تورشتاین و بلن بین طبقه اجتماعی و مصرف گرایی رابطه برقرار کرده و از طبقه بالا به عنوان مصرف گرترین طبقه تحت عنوان « طبقه تن آسا » نام می برد. «فریدمن میلتون» نیز بین اقتصاد و آزادیخواهی رابطه برقرار کرده و آزادی را فرصت داشتن افراد برای

آموزش به عنوان حاملان ثانوی آگاهی مدرن، تقویت کننده آن می باشند. « کارل مانهایم » بیش از همه در کتاب « ایدئولوژی و اوتوپیا » به موضوع مورد بحث می پردازد و می گوید: «نیروهای زنده و گرایشهای عملی که زیر نهاد گرایشهای نظری قرار می گیرند به هیچ روی دارای سرشت فقط فردی نیستند، بلکه از مقاصد جمعی گروهی که بنیاد اندیشه فرد به شمار می روند و از جهان نگری مقرر می که او در آن شرکت دارد، ناشی می شوند.» مانهایم، ۱۳۴۷: (۲۷۴).

بلومر نیز معتقد است که معرفت و آگاهی اجتماعی در محمل تجربه اجتماعی و شرایط اجتماعی - اقتصادی ساخت جامعه تشکیل می شود.

علاوه بر این مکتبهای کلان، در سطح خرد نیز نظریه پردازانی چون پیر بوردیو، جورج زیمل و اریک فروم در این زمینه بحث کرده اند. بوردیو طبقه را تعیین کننده منش و عادات اجتماعی افراد می داند به عقیده وی، هر طبقه اجتماعی بر اساس ترکیبی از سه نوع سرمایه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تعریف می شود. منظور از سرمایه اقتصادی همان امکانات مالی است. سرمایه فرهنگی شامل سلیقه های خوب، شیوه و راه و رسم پسندیده و پیچیدگی شناختی می باشد. سرمایه اجتماعی نیز همه منابع بالقوه ای است که می تواند در اثر عضویت در شبکه اجتماعی کنشگران یا سازمانها به دست آید؛ مثل پیوندهای اجتماعی، هنجارها و اعتماد ملازم با آنها (فاضلی، ۱۳۸۲: ۲۸-۱۲). به عقیده بوردیو، طبقه اجتماعی قریحه فرهنگی افراد را تحت تاثیر قرار می دهد و طبقه مسلط به لحاظ قدرت و سرمایه بیشتری که در اختیار دارد، سلطه فکری خود را بز جامعه اعمال می کند و در این حالت نوعی تمایز

مختلف از طریق نمونه‌گیری سهمیه‌ای وجود داشته، لذا با برآورد مقدار حداکثر p و q (0.5) $p = q$ در نهایت ۳۸۴ نفر به عنوان نمونه انتخاب شدند که به منظور به دست آوردن توزیع شغلی مناسب از پاسخگویان، ۶۴ پرسشنامه باقیمانده به صورت تصادفی بین صاحبان مشاغل گوناگون توزیع گشت. طبق روش اعتبار صوری و به تایید کارشناسان و صاحبانظران در این زمینه، پرسشنامه از اعتبار لازم برخوردار بود. همچنین با محاسبه آلفای کرونباخ برای کل گویه‌ها مشخص گردید که کل گویه‌ها با مقدار $ALFA=0.82$ از پایایی قابل قبولی برخوردار است. سپس به منظور تایید گویه‌های به کار رفته برای هر شاخص از روش تحلیل عامل تاییدی استفاده شد و با بارگذاری چهار گویه مربوط به هر شاخص بر یک عامل مشخص گردید که در هر شاخص حداقل دو گویه دارای بار عاملی بیش از ۰٫۵ بوده و لذا قابلیت سنجش شاخص مربوطه را دارند.

همچنین پس از تعریف تئوریک مفاهیم، به منظور سنجش تاثیر طبقه اجتماعی (به عنوان متغیر مستقل) بر نوگرایی (به عنوان متغیر وابسته) و تبدیل آنها به متغیرهایی قابل سنجش در سطح جامعه، این مفاهیم شاخص سازی شده و از آنها تعریف عملی ارایه گردید. برای سنجش نگرش نسبت به نوگرایی از طیف لیکرت استفاده شد. نوگرایی در نه شاخص عقلانیت، سودجویی، مصرف‌رایی، فردگرایی، انتقادگری، آزادیخواهی، نگرش دموکراتیک به امور، عرف باوری و علم‌گرایی مورد سنجش قرار گرفت که برای هر شاخص چهار گویه (دو گویه با بار مثبت و دو گویه با بار منفی) در نظر گرفته شد و در مجموع ۳۶ گویه برای

حداکثر استفاده از استعدادهایشان می‌داند که تنها شرط چنین آزادی‌ای، به گمان وی، جامعه سرمایه‌داری بانظام تقسیم‌کار پیچیده و بازاریبی طرف است. لرنر نیز سواد و درآمد سرانه بیشتر را از عوامل رشد خودتوان و نوگرایی جوامع برمی‌شمارد که بدیهی است افراد طبقه بالا از فرصتهای بیشتری در این زمینه برخوردارند. در نهایت اورت راجرز نیز معتقد است که «افرادى که خیلی زود تغییر کرده یا رویه‌ای جدید را برمی‌گزینند، از سایرین جوانترند، پایگاه اجتماعی بالاتری دارند و ثروتمندترند» (گلدتورپ، ۱۳۷۰: ۳۵۵-۳۴۵).

روش تحقیق

جامعه آماری مورد مطالعه در تحقیق حاضر جمعیت ۵۹-۱۸ ساله ساکن در مناطق ده گانه اصفهان می‌باشد. در این جافرض بر آن بوده که افراد واقع در این فاصله سنی بهترین موقعیت را از لحاظ سنجش نگرشها دارند، زیرا افراد زیر ۱۸ سال هنوز از نظام ارزشی تثبیت شده‌ای برخوردار نیستند و افراد بالاتر از ۵۹ سال نیز متعلق به نسل قدیم بوده و در گذشته به نظام ارزشی خود شکل داده اند و اکنون نگرشی محافظه کارانه به ارزشهای جدید دارند. سپس با استفاده از نتایج حاصل از آزمون مقدماتی و با برآورد $p=0.7$ (نسبت افرادی که در مورد نوگرایی نگرش مثبت دارند) و $q=0.3$ (نسبت افرادی که در مورد نوگرایی نگرش منفی دارند)، حجم نمونه در وهله اول $n = 320$ در نظر گرفته شد و نمونه‌گیری به تفکیک سن، جنس و منطقه محل سکونت به شیوه سهمیه‌ای انجام شد، ولی از آنجایی که توزیع شغلی پاسخگویان در این پژوهش از اهمیت بالایی برخوردار بوده و امکان دسترسی به مشاغل

مختلف آن فاصله ای می باشد ولذا می توان با استفاده از آماره واریانس، پراکندگی میانگین نمرات نوگرایی طبقات مختلف اجتماعی را بررسی نمود. بدین منظور آزمون تحلیل واریانس در این تحقیق قابل استفاده است. اما قبل از کاربرد این آزمون باید مطمئن شویم که نمرات نوگرایی در طبقات مختلف اجتماعی از واریانس برابری برخوردار است یا به عبارت دیگر همگنی واریانسها باید به تأیید رسد که بدین منظور از آزمون لوین مبنی بر برابری واریانسها استفاده گردیده است. نتایج آزمون لوین مشخص گرداند که می توان از آزمون تحلیل واریانس تک راهه برای آزمون فرضیات بهره گرفت. طبق این روش در تمام فرضیه ها، فرض صفر و فرض مقابل بدین قرار است:

$$H_0: M_1 = M_2 \quad j \quad i$$

$$H_1: M_1 \neq M_2 \quad i$$

پس از محاسبه آماره مذکور، نمرات نوگرایی طبقات اجتماعی از طریق آزمون توکی به صورت دو به دو مورد مقایسه قرار گرفتند و در نهایت نیز برازندگی مدل تجربی تحقیق با استفاده از نرم افزار لیزرل مورد سنجش قرار گرفت. در ادامه نتایج آزمونهای مذکور مورد بحث قرار می گیرد.

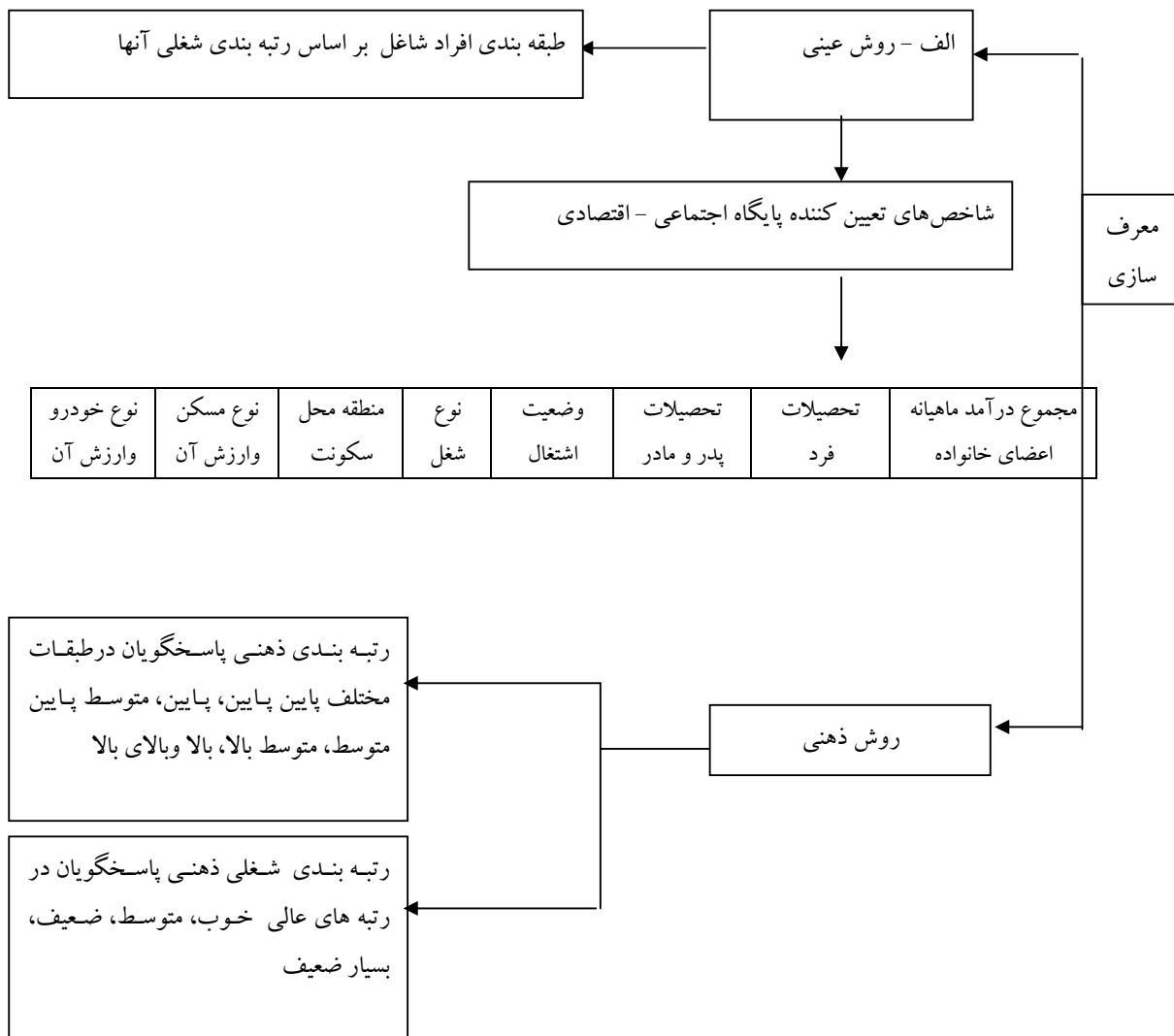
سنجش نوگرایی طراحی گردید. خلاصه شاخصهای نوگرایی و مبنای نظری آنها در جدول (۱) آمده است. تعلق طبقاتی افراد نیز با استفاده از یک شاخص ترکیبی متشکل از فاکتورهای درآمد، شغل، تحصیلات، محل سکونت، نوع مسکن و خودرو مشخص گردید. بدین منظور از روش محاسبه « هولینگ شید »، پژوهشگر آمریکایی، استفاده شد که طی آن به هر شاخص بر حسب میزان اهمیت آن شاخص وزنی اختصاص می یابد و سپس وزن آن شاخص در نمره ای که هر فرد از آن شاخص گرفته ضرب می شود و به این ترتیب از مجموعه نمرات جزئی افراد در هر شاخص نمره کل فرد به دست می آید و افراد بر حسب این نمره کل در یک طبقه اجتماعی قرار می گیرند.

از جمله کسانی که شاخص ترکیبی را برای سنجش طبقه اجتماعی به کار برده اند عبارتند از: «دانکن که شاخصی تحت عنوان « شاخص اجتماعی اقتصادی دانکن » را طراحی کرده است، چارلز بی نام و جی پاورز در شاخصی تحت عنوان «نمرات پایگاه اجتماعی اقتصادی نام – پاورز»، وارنر، میکروالنر در «شاخص خصوصیات پایگاه وارنر، میکروالنر» و هولینگ شید « (میلر، ۱۳۸۰: ۴۲۰-۳۸۰). پس از گردآوری داده ها از نرم افزارهای spss/ver: 12 و لیزرل جهت تجزیه و تحلیل داده ها استفاده شد. سطح سنجش متغیر نوگرایی و شاخصهای

جدول (۱): شاخصهای نوگرایی و مبنای نظری آنها

| شاخصهای کلان | شاخصهای خرد | نظریه پرداز مربوطه |
|-----------------|--|--|
| عقلانیت | داشتن بینش منطقی و علمی در امور مختلف نفی تقدیرگرایی و شانس قراردادگرایی کاهش اهمیت عواطف، احساسات و واکنشهای عاطفی | «ماکس وبر» و «شارما» «اورت راجرز» «شارما» «وبر» و «راجرز» |
| فردگرایی | استقلال طلبی در امور مختلف چون ازدواج، محل زندگی و... اصالت فرد؛ یعنی ملاک حقیقت بودن وی اکتسابی بودن موفقیت در زندگی نه انتسابی بودن آن | «ریسمن» و «اینکلس» و «اسمیت» تمام نظریه پردازان جامعه مدرن «کافی پروونسونو» |
| سودگرایی | اولویت دادن به کسب سود شخصی | «ماکس وبر» |
| مصرف گرایی | پیروی از مد استفاده از تکنولوژی مدرن و کالاهای مصرفی حاصل از آن رفاه طلبی | «آنتونی گیدنز»، «جورج زیمل»، «بریجیت» و «برگر» |
| انتقادگرایی | گفتمان دو سویه، انتقاد پذیری و نقد و ارزیابی مسایل سیاسی و اجتماعی | «یورگن هابرماس» و «واترز» |
| آزادخواهی | اعتقاد به لزوم آزادی بیان در جامعه آزادی فرد در انتخاب شیوه زندگی خود دادن حق اظهار نظر به دیگران خصوصی سازی فعالیتهای اقتصادی | «ماکس وبر»، «هلد» و «ولتر» «آدام اسمیت» |
| نگرش دموکراتیک | اعتقاد به انتخابات باز و آزاد اهمیت قابل شدن برای نقش خود در حکومت ضروری دانستن وجود احزاب سیاسی در جامعه لزوم کسب آگاهی سیاسی | «شارما» |
| عرفی شدن باورها | کاهش تعصبات دینی و افزایش تساهل و مدارا در دین کاهش سهم ارزشهای دینی در نظام ارزشی جامعه و جدایی دین از سیاست تکثرگرایی در عقاید مذهبی | «داین بل» «دانیل» «کافی یر و ونسونو» «ویلسون» «همیلتون» |
| علم گرایی | نفی عقاید خرافی و افسانه‌ها لزوم استفاده از روشهای نوین علمی برای حل مسایل | «آلبرژاکار» و «لاکاریر» «شارما» و «کندورسه» |

شاخص سازی طبقه اجتماعی را می توان در نموداری به شکل زیر نمایان کرد:



شکل (۲): معرف سازی « طبقه اجتماعی » در پژوهش حاضر

آزمون فرضیه‌ها

در تمام فرضیه‌ها، پس از انجام آزمون لوین مشخص شد که واریانس داده‌ها برابر است. به عبارت دیگر پراکندگی نمرات نوگرایی افراد در هر یک از طبقات اجتماعی همسان است و لذا می‌توان از آزمون تحلیل واریانس یک راهه برای مقایسه میانگین نمرات نوگرایی در طبقات اجتماعی استفاده کرد. طبق آماره F که آزمون تحلیل واریانس به ما ارائه می‌دهد، اگر تفاوت میانگین نمرات هر یک از شاخصهای نوگرایی در بین طبقات اجتماعی بیشتر از تفاوت درون گروهی باشد، می‌توان گفت که طبقات مختلف نسبت به نوگرایی و شاخصهای آن نگرش متفاوتی دارند.

همچنین پس از آزمون تحلیل واریانس، پس از آزمون «توکی» نیز برای هر فرضیه انجام شده است که از طریق آن می‌توان فهمید که میزان تفاوت طبقات مختلف اجتماعی از لحاظ نمرات نوگرایی تا چه حد است. این پس آزمون، طبقات را به صورت جفتی با یکدیگر مقایسه می‌کند و معنی دار بودن یا نبودن تفاوت میانگین بین هر دو گروه را مشخص می‌کند. جدول مربوط به این آزمون همراه با مقدار آماره F و سطح معنی داری مربوطه برای هر یک از فرضیه‌ها، به طور جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت. تعداد افراد واقع در هر طبقه، طبق شاخص ترکیبی محاسبه شده، بدین قرار است:

جدول (۲): فراوانی افراد در طبقات مختلف اجتماعی

| طبقه اجتماعی | فراوانی مطلق | فراوانی نسبی |
|--------------|--------------|--------------|
| بالا | ۳۲ | ۸/۴ |
| متوسط بالا | ۴۱ | ۱۰/۷ |
| متوسط | ۱۱۷ | ۳۰/۶ |
| متوسط پایین | ۱۱۹ | ۳۱/۲ |
| پایین | ۷۳ | ۱۹/۱ |
| جمع کل | ۳۸۲ | ۱۰۰ |

جدول (۲): نتایج مربوط به آزمونهای تحلیل واریانس و آزمون توکی جهت فرضیات

| فرضیه ها | آماره F و سطح معنی داری برای آزمون تحلیل واریانس تک راهه | مهمترین نتایج آزمون توکی (اختلاف میانگین نمرات طبقات مختلف اجتماعی) |
|---|--|---|
| فرضیه اول: اختلاف بین درجه عقلانیت افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۵/۱۸۴ Sig= ۰/۰۰۰ | اختلاف میانگین طبقاتی بالا، متوسط پایین (sig= ۰/۰۰۸) و پایین (sig= ۰/۰۰۱) |
| فرضیه دوم: اختلاف بین درجه سودگرایی افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۱/۶۰۷ Sig= ۰/۱۷۲ | هیچکدام از طبقات اختلاف میانگین معنادار در نمرات سودجویی خود ندارد |
| فرضیه سوم: اختلاف بین میزان مصرف گرایی افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۱۰/۹۴۱ Sig= ۰/۰۰۰ | طبقه بالا با متوسط پایین (sig < ۰/۰۵)، طبقه متوسط بالا و بالا |
| فرضیه چهارم: اختلاف بین درجه فرد گرایی افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۲/۵۳۲ Sig= ۰/۰۴ | طبقه بالا با طبقات متوسط (sig= ۰/۰۲)، متوسط پایین (sig= ۰/۰۲۲) و پایین (sig= ۰/۰۳۳) |
| فرضیه پنجم: اختلاف بین میزان انتقاد گری افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۳/۳۸۱ Sig= ۰/۰۱ | طبقه بالا با طبقه پایین (sig= ۰/۰۵) و طبقه متوسط با طبقه پایین (sig= ۰/۰۵) |
| فرضیه ششم: اختلاف بین میزان آزادیخواهی افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۱۰/۷۸۰ sig= ۰/۰۰۰ | طبقه بالا با طبقه متوسط پایین و پایین (۰/۰۵) (sig < ۰/۰۳)، طبقه متوسط بالا و پایین (sig < ۰/۰۳) و طبقه متوسط و پایین (sig < ۰/۰۵) |
| فرضیه هفتم: اختلاف بین نگرش دموکراتیک افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۷/۳۵۶ sig= ۰/۰۰۰ | طبقه بالا با متوسط (sig= ۰/۰۳) و طبقه بالا با متوسط پایین و پایین (sig < ۰/۰۵) |
| فرضیه هشتم: اختلاف بین درجه عرف باوری افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنا دار است. | F= ۹/۱۸۶ sig= ۰/۰۰۰ | طبقه بالا با طبقات پایین و متوسط پایین (۰/۰۵) (sig < ۰/۰۳)، طبقه متوسط بالا و پایین (sig= ۰/۰۳) و طبقه متوسط و بالا (sig < ۰/۰۵) |
| فرضیه نهم: اختلاف بین درجه علم گرایی افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنادار است. | F= ۹/۰۷۳ Sig= ۰/۰۰۰ | طبقه بالا با طبقات متوسط پایین و پایین (۰/۰۵) (sig < ۰/۰۱۴) و پایین (sig= ۰/۰۱۴) و طبقه متوسط پایین (sig= ۰/۰۱) |
| فرضیه کلی: اختلاف بین درجه نوگرایی افراد به تفکیک طبقه اجتماعی معنادار است. | F= ۱۶/۱۶۰ sig= ۰/۰۰۰ | طبقه بالا با طبقات متوسط پایین و پایین (۰/۰۵) (sig < ۰/۰۵)، طبقه متوسط بالا با طبقه پایین (۰/۰۵) (sig < ۰/۰۵) و طبقه متوسط با طبقه متوسط پایین و پایین (sig < ۰/۰۵) |

تحلیل نتایج

در فرضیه اول، طبق آماره F تفاوت میانگین بین گروهها بیشتر از تفاوت میانگین درون هر گروه است. فرضیه تحقیق با سطح خطای کمتر از ۵٪ ($Sig < ۰/۰۵$) و حداقل سطح اطمینان ۹۵٪ تأیید می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت میانگین نمرات عقلانیت بین طبقات اجتماعی متفاوت است. آزمون توکی نیز معنی دار بودن تفاوت میانگینها را تأیید می‌کند بین طبقه بالا با طبقه متوسط پایین و پایین تفاوت میانگین معنی دار است ($Sig < ۰/۰۵$) و همچنین بین طبقه متوسط بالا و پایین. سایر طبقات تفاوت معنی داری با هم ندارند.

در فرضیه دوم، طبق نتیجه به دست آمده در صورت تأیید فرضیه تحقیق، بیش از ۵٪ خطا (۱۷۲٪ $Sig =$) خواهیم داشت. پس فرضیه تحقیق رد می‌شود. به عبارت دیگر، نمرات سودجویی طبقات مختلف اجتماعی با یکدیگر تفاوت معنی دار ندارد. همانطور که ملاحظه می‌شود، مقدار آماره F نزدیک یک است و این امر نشان می‌دهد که اختلاف میانگین بین گروهها کمتر از اختلاف میانگین درون هر گروه است. آزمون توکی نیز بر همین امر دلالت دارد؛ یعنی بین هیچ کدام از گروهها اختلاف میانگین در نمرات سودجویی وجود ندارد. علت آن است که همه مردم سودجویی را از جنبه ارزشی آن مد نظر قرار می‌دهند و گویه‌های مربوط به آن را به عنوان گویه

های خلاف اخلاق تلقی می‌کنند و در نتیجه اکثر افراد با مؤلفه‌های مربوط به سودجویی مخالفند. در فرضیه سوم، طبق آماره F اختلاف بین گروهها از لحاظ نمرات مصرف‌گرایی بیشتر از اختلاف درون گروههاست. سطح معنی داری (۵٪ $Sig <$) نیز نشان می‌دهد که فرضیه تحقیق با سطح خطای کمتر از ۵٪ و حداقل سطح اطمینان ۹۵٪ تأیید می‌شود طبق نتایج حاصله، طبقه بالا، طبقات پایین و متوسط پایین (۵٪ $Sig <$) و متوسط یا با طبقه پایین (۵٪ $Sig <$) و طبقه متوسط یا طبقات متوسط پایین و پایین (۵٪ $Sig <$) اختلاف معناداری از لحاظ نمرات مصرف‌گرایی دارند. پس طبقه متوسط نیز نگرشی نزدیک به طبقه بالا دارد و با طبقه پایین اختلاف دارد.

در فرضیه چهارم، طبق نتایج حاصله، فرض تحقیق مبنی بر اختلاف معنادار میانگین نمرات فردگرایی، با سطح خطای ۴٪ و سطح اطمینان ۹۶٪ ($Sig = ۰/۰۴$) تأیید می‌شود. آماره F نیز بیانگر آن است که اختلاف بین گروهی بیشتر از اختلاف درون گروهی در زمینه فردگرایی تنها بین طبقه بالا با متوسط (۳٪ $Sig =$)، طبقه بالا با متوسط پایین (۲۲٪ $Sig =$) و طبقه بالا با پایین (۳٪ $Sig =$) اختلاف معنادار در میانگین نمرات فردگرایی وجود دارد. نگرش طبقه متوسط در این زمینه با طبقات پایین یکسان است و با طبقه بالا اختلاف دارد.

در فرضیه پنجم، مقدار آماره F نشان می‌دهد که تفاوت میانگین بین گروهها بیش از اختلاف

فرضیه هفتم مبنی بر اختلاف میانگین نمرات بینش دموکراتیک در طبقات مختلف اجتماعی نیز با حداقل خطای کمتر از ۰/۵ ($\text{Sig} < ۰/۰۵$) و حداقل سطح اطمینان ۹۵٪ تأیید می شود. نمره آماره F نیز نشان می دهد که تفاوت میانگین بین گروهها بیشتر از تفاوت میانگین درون گروههاست. طبق نتایج حاصل از آزمون توکی، بین طبقه بالا با سه طبقه متوسط، متوسط پایین و پایین از لحاظ نگرش دموکراتیک به مسایل اختلاف معنی دار وجود دارد ($\text{Sig} < ۰/۰۵$). تفاوت طبقه متوسط با طبقه بالا نیز نشان می دهد که نگرش دموکراتیک افراد عضو این طبقه به طبقه پایین نزدیکتر است تا طبقه بالا.

در فرضیه هشتم، اختلاف بین گروهی بیش از اختلاف درون گروهی است ($F = ۹/۱۸۶$) و فرضیه تحقیق مبنی بر اختلاف معنی دار بین میانگین نمرات عرفی شدن طبقات مختلف اجتماعی با حداقل خطای کمتر از ۰/۵ ($\text{Sig} < ۰/۰۵$) و حداقل سطح اطمینان ۹۵٪ تأیید می شود. نتایج آزمون توکی نیز نشان می دهد که بین طبقه بالا با دو طبقه متوسط پایین و پایین ($\text{Sig} < ۰/۰۵$)، طبقه متوسط بالا با طبقه پایین ($\text{Sig} < ۰/۰۵$) و طبقه متوسط با طبقه پایین ($\text{Sig} < ۰/۰۵$) از لحاظ نگرش نسبت به عرف باوری اختلاف زیادی وجود دارد. این امر نشان می دهد که هر چقدر طبقه بالاتر رود عرف باوری نیز بیشتر می شود.

میانگین درون گروهی است ($F = ۳/۳۸۱$) و فرض تحقیق با سطح خطای کمتر از ۰/۵ ($\text{Sig} = ۰/۰۱$) و حداقل سطح اطمینان ۹۵٪ تأیید می گردد. یعنی نمرات طبقات اجتماعی در نگرش نسبت به نقادی گری نیز متفاوت است. طبق نتایج آزمون توکی، میانگین نمرات طبقات اجتماعی در نگرش نسبت به انتقادگری چندان قابل توجه نیست. تنها طبقه متوسط میانگین نمراتش بیش از طبقه پایین است ($\text{Sig} = ۰/۰۵$) و طبقه بالا نیز با طبقه پایین اختلاف دارد ($\text{Sig} = ۰/۰۵$). طبق این نتایج، نگرش طبقه متوسط به طبقه بالا نزدیکتر است و طبقه بالا نیز نگرش مثبت تری نسبت به طبقه پایین دارد.

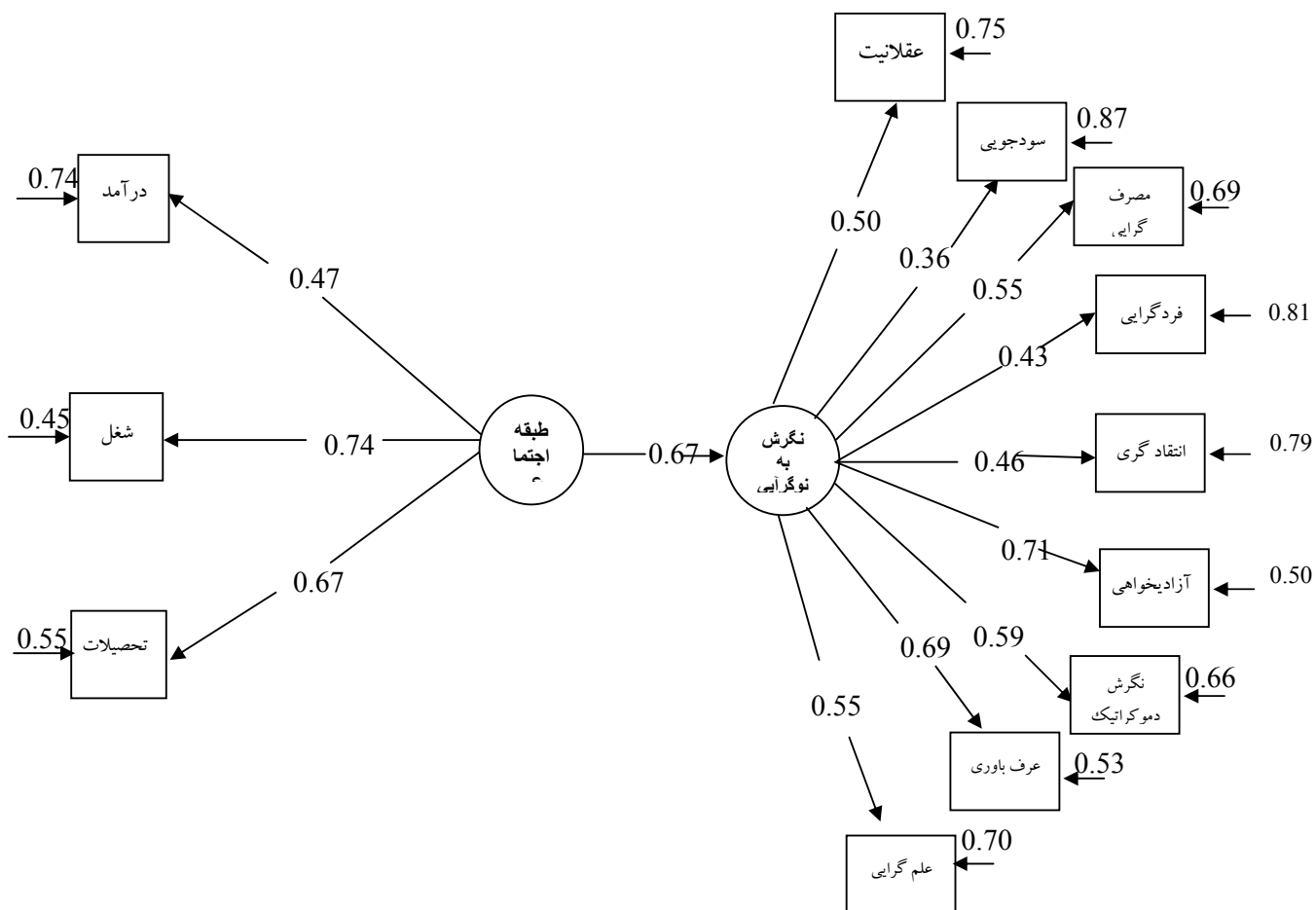
در فرضیه ششم، فرض تحقیق با سطح معنی داری بالا ($\text{Sig} < ۰/۰۵$) و خطای کمتر از ۰/۵ تأیید می شود. یعنی میانگین نمرات آزادیخواهی طبقات اجتماعی دارای اختلاف معنی دار با یکدیگر است. آماره F نیز نشان می دهد که اختلاف میانگین بین گروهی بیشتر از اختلاف میانگین درون گروهی است ($F = ۱۰/۷۸$). طبق نتایج به دست آمده، طبقه بالا با سه طبقه متوسط، متوسط پایین و پایین اختلاف میانگین معنی داری در نمرات آزادیخواهی خود دارد ($\text{Sig} < ۰/۰۵$). بین طبقه متوسط بالا با طبقه پایین ($\text{Sig} < ۰/۰۵$) و طبقه متوسط با طبقه پایین ($\text{Sig} < ۰/۰۵$) نیز اختلاف معنی دار دارد. پس فرضیه تحقیق مبنی بر تفاوت طبقات اجتماعی در نگرش نسبت به آزادیخواهی تأیید می شود.

نگرشی یکسان داشته و از طبقات پایین فاصله گرفته است. با این حال، رویکرد این طبقه نیز هنوز با طبقات بالا همسان نشده است و طبقه بالا در همه شاخصها نگرش مثبت تری نسبت به سایر طبقات دارد. در نهایت، نمرات کل نوگرایی افراد نیز محاسبه شده و رابطه آن با طبقه اجتماعی در آزمونی جداگانه مورد سنجش قرار گرفته است.

فرضیه کلی تحقیق نیز به طور جداگانه مورد آزمون قرار گرفت و نتایج حاصله حاکی از آن است که فرض تحقیق مبنی بر رابطه بین طبقات اجتماعی و نوگرایی با سطح معنی داری بالا ($Sig < 0/05$) و سطح اطمینان حداقل ۹۵٪ تأیید می‌شود. طبق آماره F اختلاف میانگین نمرات نوگرایی در بین طبقات مختلف اجتماعی بیشتر از اختلافات درون هر طبقه است. طبق آزمون توکی نیز بین طبقه بالا با تمام طبقات اختلاف میانگین نمرات نوگرایی معنی دار است. ($Sig < 0/05$)؛ بدین ترتیب که یک روند صعودی از پایین به بالا در نمرات نوگرایی متناسب با طبقات اجتماعی وجود دارد. در نتیجه فرضیه اصلی این تحقیق مبنی بر تفاوت نمرات نوگرایی طبقات اجتماعی تأیید می‌شود.

در فرضیه نهم، نتایج به دست آمده، فرضیه صفر مبنی بر اختلاف میانگین نمرات علم‌گرایی طبقات اجتماعی با سطح خطای کمتر از ۵٪ ($0/05$) $Sig <$ و سطح اطمینان حداقل ۹۵٪ تأیید می‌شود. آماره F نیز نشان می‌دهد که تفاوت میانگین نمرات بین گروهی بیشتر از تفاوت میانگینهای درون گروهی است. همچنین طبق نتایج آزمون توکی، نمرات طبقه بالا با طبقه متوسط پایین و پایین، طبقه متوسط بالا با طبقه پایین و طبقه متوسط با طبقه پایین با سطح خطای کمتر از ۵٪ ($0/05$) $Sig <$ اختلاف معنی دار دارد. یعنی در مورد علم‌گرایی نیز به تناسب طبقات، روند صعودی به چشم می‌خورد به عبارت دیگر هرچه طبقه بالاتر می‌رود نگرش نسبت به علم‌گرایی هم مثبت‌تر می‌شود. به طور کلی طبق آزمونهای انجام شده می‌توان گفت که اختلاف بین نگرش افراد نسبت به شاخصهای مختلف نوگرایی به جز سودجویی به تفکیک تعلق طبقاتی آنها معنا دار است و هرچقدر طبقه اجتماعی افراد بالاتر باشد، نگرش آنها نسبت به این شاخصها نیز مثبت‌تر خواهد بود. در این میان، طبقه متوسط نیز در اکثر موارد با طبقه متوسط بالا

آزمون مدل تجربی تحقیق



شکل (۳): یابی ساختاری توسط آزمون لیزرل مدل

اینجا $RMSEA = 0/057$ که نزدیک به صفر بوده و برازندگی مدل را تایید می‌کند. شاخص GFI که مقدار آن باید بالاتر از $0/90$ باشد و در اینجا $0/95$ $GFI =$ که برازش مدل را تایید می‌کند. شاخص تعدیل شده GFI یا شاخص اصلاح شده AGEI که مقدار آن نیز باید بالاتر از $0/90$ باشد و در اینجا $0/93$ $AGFI =$ و برازش مدل را تایید می‌کند. شاخص RMR یا «ریشه میانگین مجذور باقیمانده‌ها» که هر چه مقدار آن به صفر نزدیکتر باشد، دلالت بر برازش بهتر مدل تحقیق دارد و در اینجا $0/49 =$ RMR که نزدیک به صفر است و برازش مدل را تایید می‌کند.

به طور کلی از مجموع شاخصهای نیکویی برازش چنین بر می‌آید که مدل پیشنهاد شده از سوی محقق بامدل پیش بینی شده توسط نرم افزار لیزرل همخوانی دارد. به عبارت دیگر مدل تحقیق که بر اساس مطالعات نظری ساخته شده است، تا حدودی قابلیت سنجش «تأثیر طبقه اجتماعی بر نوگرایی» را دارد.

بحث و نتیجه گیری

در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که لازمه سنجش رابطه تعلق طبقاتی و نوگرایی، شاخص بندی دو مفهوم ذهنی طبقه اجتماعی و نوگرایی است. در تحقیق حاضر، طبقه اجتماعی به دو روش ذهنی و عینی مورد سنجش قرار گرفت و با توجه به ضریب همبستگی بالاتر از $0/5$ مشخص گردید که تصور ذهنی افراد از تعلق طبقاتی خود با طبقه بندی عینی آنها از سوی محقق همخوانی دارد که این همخوانی می‌تواند منجر به همخوانی در سایر نگرشهای ذهنی افراد متعلق به یک طبقه

در پایان مدل تحقیق مطابق شکل (۲) توسط نرم افزار لیزرل مورد آزمون قرار گرفت. با نرم افزار لیزرل می‌توان از طریق ساخت یک ماتریس همبستگی بین متغیرهای قابل مشاهده، برازندگی مدل طراحی شده به وسیله محقق را مورد آزمون قرار داد. این آزمون از یک ضرایب مسیر بین متغیرها را نشان می‌دهد که در تحقیق حاضر ضریب همبستگی بین هر کدام از شاخصهای طبقه اجتماعی با طبقه اجتماعی نزدیک به $0/5$ یا بالاتر می‌باشد و کاربرد این شاخصها برای مطالعه طبقه اجتماعی مورد تایید قرار می‌گیرد. همچنین بین نوگرایی با هر کدام از شاخصهایش، به جز شاخص سود جویی، ضریب مسیر نزدیک $0/5$ یا بیشتر وجود دارد که نشان دهنده همبستگی نوگرایی با شاخصهای آن است. بین طبقه اجتماعی و نوگرایی نیز با ضریب مسیر $0/67$ همبستگی وجود دارد و با توجه به مقدار ضریب تعیین ($r^2 = 0/45$) طبقه اجتماعی $0/45$ واریانس نوگرایی را تبیین می‌کند. مقدار خی دو نیز شاخصی برای آزمون مدل است و از آنجایی که اگر مقدار آن معنادار باشد برازندگی مدل رد می‌شود، به آن «شاخص عدم پردازش مدل» نیز می‌گویند. در تحقیق حاضر با توجه به بالا بودن مقدار خی دو و سطح معنی داری کمتر از $0/05$ برازندگی مدل رد می‌شود. اما از آنجایی که در مطالعات با حجم نمونه بالا، مقدار خی دو تحت تاثیر حجم نمونه قرار می‌گیرد و قابل اطمینان نیست، لذا از سایر شاخصهای نیکویی برازش استفاده می‌شود. این شاخصها عبارتند از شاخص جذر برآورد واریانس خطای تقریب (RMSEA) که هر چه به صفر نزدیکتر باشد برازندگی مدل بیشتر است و در

میان، گسترش طبقه متوسط خود می تواند یکی از عوامل کاهش تضاد مذکور گردد. زیرا با همسان شدن طبقات، نگرشها نیز همسان می گردد.

طبقه اجتماعی در درجه اول یک مفهوم اقتصادی است یا به عبارت دیگر، تضاد موجود بین طبقات اجتماعی قبل از هر چیز تضاد بر سر منابع اقتصادی است. از بین شاخصهای نوگرایی، مفاهیم عقلانیت، سودجویی و مصرف گرایی مهمترین ارزشهای مورد قبول طبقات بالاست که با اقتصاد رابطه مستقیم دارد. به بیان دیگر، حساسگری، محاسبه سود و زیان و مصرف کالاهای تجملی از خصوصیات بارز ثروتمندان است. اگر از نظریه مارکس، به عنوان نظریه ای جزم گرا که اقتصاد و تضاد بین طبقات سرمایه دار و پرو لتاریا را محرک اصلی تاریخ می داند بگذریم، سایر نظریه پردازان بعد از وی نیز بر آنند که در جوامع صنعتی مدرن، طبقه سرمایه دار قواعد، سبک زندگی و شیوه تفکر خاص خود را برای کل جامعه نهادینه می کند و طبقات پایین را نیز به تقلید از خود وا می دارد. مثلاً مارکوزه می گوید: « طبقه کارگر نیز به تدریج در درون جامعه مصرفی تک بعدی جذب گردیده، تحت تأثیر بورژوازی قرار گرفته و الزامات جامعه صنعتی را می پذیرد». در نتایج به دست آمده نیز مشاهده می گردد که طبقات پایین در شاخصهای اقتصادی گرایش به پیروی از طبقات بالا دارند و عقلانیت، مصرف گرایی و فردگرایی مورد تأکید ثروتمندان را می پذیرند و به همین دلیل تفاوت میانگین نمرات در این سه شاخص کمتر از سایر شاخصهایی است که ارتباط غیرمستقیمی با وضعیت اقتصادی دارند. از سوی دیگر شرط اصلی مقولاتی چون آزادیخواهی، انتقادیگری و دموکراسی در

گردد. متغیر نوگرایی نیز از طریق طیف لیکرت و توسط نه شاخص مورد سنجش قرار گرفت. با توجه به اینکه سطح سنجش متغیر نوگرایی فاصله ای می باشد، استفاده از روش تحلیل واریانس به منظور مقایسه میانگین نمرات افراد هر طبقه مناسب به نظر می رسد و مبنای سنجش نگرش طبقات اجتماعی مختلف نسبت به جریان نوگرایی قرار گرفت. طبق این روش، بالا بودن میانگین نمرات افراد هر طبقه در هر شاخص دال بر نگرش مسبت آن طبقه نسبت به شاخص مربوطه می باشد.

طبق نتایج به دست آمده، به جز شاخص سودجویی، طبقه بالا در همه شاخصها اختلاف معناداری با سایر طبقات دارد و از سطوح نمره بالاتری نسبت به سایر طبقات برخوردار است.

در مقابل طبقه پایین از سطوح نمرات پایین تری در شاخص های مختلف نوگرایی برخوردار بوده و نگرش افراد متعلق به این طبقه نسبت به نوگرایی منفی تر می باشد و می توان گفت از میزان نوگرایی کمتری برخوردارند. طبقه متوسط به نوبه خود از طبقات پایین فاصله گرفته و به تدریج به طبقات بالا نزدیک تر می شود. این طبقه تنها در شاخص بینش دموکراتیک دید نزدیکتری به طبقه پایین دارد و با طبقه بالا فاصله زیادی دارد به طور کلی این طبقه به نسبت جایگاه طبقاتی خود در نگرش نسبت به نوگرایی نیز از بینش متعادل تر و متوسطی برخوردار است.

در نهایت طبق تمام نتایج به دست آمده می توان گفت که تضاد طبقاتی یکی از عوامل تشدیدکننده تضاد بین سنت گرایی و نوگرایی است و در نتیجه کاهش فاصله طبقاتی تضاد بین سنت و نوگرایی را نیز کاهش می دهد. در این

که سطح دینداری طبقات پایین بیشتر از طبقات بالاست و دینداری و زهد این افراد با باور جادویی ارتباط تنگاتنگی دارد. در حالیکه اینگونه نگرش‌های و باورها با طرز تفکر عقلانی و منطقی ثروتمندان در تضاد قرار می‌گیرد.

در نهایت باید گفت که تمام بینش‌ها و عقاید تشکیل دهنده یک جامعه مدرن بازتاب نظام سرمایه داری و اقتصاد بازار آزاد است. این نوع ساختار اقتصادی از یک سو عقلانیت و بینش منطقی را در افراد شکوفا می‌سازد و به موازات چنین بینشی سایر امور چون مصرف‌گرایی، فردگرایی، علم‌گرایی و عرف باوری نیز معنا می‌یابد و از سوی دیگر با توسعه اقتصادی جامعه و فراهم شدن رفاه، ارزشهایی چون آزادیخواهی و دموکراسی خواهی نیز برای افراد در اولویت قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که جامعه‌شناسی حوزه جامعه‌شناسی معرفت نیز فضای فن‌سالارانه حاکم بر جوامع صنعتی را عامل اصلی شکل‌گیری آگاهی مدرن می‌دانند.

در پایان نیز طبق آزمون مدل تجربی تحقیق توسط نرم افزار لیزرل، مشخص شد که مدل طراحی شده از سوی محقق از برازندگی قابل قبول جهت سنجش موضوع مورد مطالعه برخوردار است و به جز شاخص سودجویی، سایر شاخصها به خوبی تبیین‌گر نوگرایی هستند. همچنین سنجش طبقه اجتماعی توسط شاخصهای شغل، درآمد و تحصیلات نیز مورد تایید قرار گرفت. و در نهایت طبقه اجتماعی ۰/۴۵ واریانس نوگرایی افراد را تبیین می‌کند. این امر تا حدودی با نظر اندیشمندان مختلف پیرامون تأثیر طبقه اجتماعی بر نظام فرهنگی واجتماعی و آگاهی مدرن همخوانی دارد.

جامعه مدرن طبق عقیده برخی نظریه پردازان چون «لیپست»، «هابر ماس» و... رفاه اقتصادی است. به عقیده این نظریه پردازان افراد متعلق به طبقات پایین در فکر تأمین معاش هستند و فرصت پرداختن به امور دیگر را ندارند. اما زمانی که افراد در رفاه نسبی به سر می‌برند و از ثبات اقتصادی خود مطمئن می‌گردند، به سایر مسایل جامعه چون آزادی و دموکراسی توجه می‌کنند و فرصت بیشتری را صرف به دست آوردن چنین ارزشهایی می‌کنند. طبق نتایج به دست آمده در این تحقیق نیز می‌توان مشاهده نمود که تفاوت میانگین نمرات دموکراسی و آزادیخواهی بین طبقات اجتماعی کاملاً آشکار است و هرچقدر افراد در وضعیت اقتصادی بهتری به سر می‌برند یا آگاهی و دید بازتری به این امور می‌نگرند و به ویژه نقش زیادی برای خود در اداره امور جامعه قایلند.

اختلاف نمرات در شاخصهایی چون عرفی شدن و علم‌گرایی را نیز می‌توان چنین تبیین نمود که افراد طبقات بالا معمولاً بینش واقع‌بینانه تری به این مقولات دارند. با توجه به اینکه این افراد در زندگی خود موفق ترند و نیز بیشتر به خود متکی هستند، لذا در پی توجیه وضعیت خود توسط امور خرافی، غیرواقعی، ماورایی و... نیستند. این درحالی است که طبقات پایین معمولاً برای توجیه وضعیت خود بیشتر به تقدیر و سرنوشت، روابطی که براساس عقاید خرافی خود بین امور مختلف برقرار می‌کنند و مشیت الهی پناه می‌برند. لذا علم‌گرایی یعنی توجیه منطقی و علمی امور در افراد متعلق به این طبقات کمتر و تقدس بخشیدن به امور و ارجاع وقایع و حوادث مختلف به خواست خدا بیشتر است. «ماکس وبر» در این زمینه معتقد است

ژاکار، آلبر و لاکاریر، ژاک، علم و اعتقاد (ترجمه عباس باقری)، تهران: نشر نی، (۱۳۸۰).

فاضلی، محمد، مصرف و سبک زندگی، قم: انتشارات صبح صادق، (۱۳۸۲).

فکوهی، ناصر، تاریخ اندیشه ها و نظریه های انسان شناسی، تهران: نشر نی، (۱۳۸۲).

کرایب، یان، نظریه اجتماعی کلاسیک: مقدمه ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم، زیمل (ترجمه شهناز مسمی پرست)، تهران: نشر آگه، (۱۳۸۲).

کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی (ترجمه محسن ثلاثی)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی، (۱۳۷۳).

کیویستو، پیتر، اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی (ترجمه منوچهر صبوری)، چاپ دوم، تهران: نشر نی، (۱۳۸۰).

گلد تورپ، جی، ای، جامعه شناسی کشورهای جهان سوم: نابرابری و توسعه (ترجمه جواد طهوریان)، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، (۱۳۷۰).

گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیت (ترجمه محسن ثلاثی)، تهران: نشر مرکز، (۱۳۷۷).

لسناف، مایکل ایچ، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم (ترجمه خشایار دیهیمی)، تهران: نشر کوچک، (۱۳۸۰).

لهسای زاده، عبدالعلی، نابرابری و قشر بندی اجتماعی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، (۱۳۷۴).

مانهایم، کارل، ایدئولوژی و اوتوپیا: مقدمه ای بر جامعه شناسی دانش (ترجمه فریبرز مجیدی)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۴۷).

برخی نظریه پردازان به رابطه طبقه یا پایگاه اجتماعی افراد با برخی از جنبه های نوگرایی تأکید دارند. از جمله رابطه طبقه و دموکراسی در نظریات لیسپت، رابطه طبقه و مصرف گرایی در نظریات وبلن، رابطه طبقه و آزادی خواهی در نظریات جورج زیمل و فریدمن همیلتون واریک فروم، رابطه طبقه و باورهای دینی در نظریات وبر و... این نظریات دال بر آنند که طبقه اجتماعی تا حدودی تبیین گر نوع نظام ارزشی و باورهای افراد جامعه است.

منابع

- احمدی، بابک، مارکس و سیاست مدرن، تهران: نشر مرکز، (۱۳۷۹).

استنلی، توماس جی، الگوهای ذهنی میلیونرها (ترجمه معین خانلری)، تهران: نشر خلوص، (۱۳۸۳).

افشارکهن، جواد، بازخوانی جامعه شناختی سنت گرایی و تجدید طلبی در ایران بین دو انقلاب، تهران: انتشارات آوای نور، (۱۳۸۳).

انگویتا، ماریا نواف و ریزمن، لئونارد، جامعه شناسی قشرها و نابرابریهای اجتماعی (ترجمه محمد قلی پور)، تهران: نشر آولی کلک و مرنديز، (۱۳۸۳).

بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، تهران: نشر نی، (۱۳۷۸).

تاپیا، کلود، درآمدی بر روانشناسی اجتماعی (ترجمه مرتضی کتبی)، تهران: نشر نی، (۱۳۷۹).

حمید، حمید، علم تحولات جامعه، تهران: انتشارات امیرکبیر، (۱۳۵۲).

ریس، اسکارل، فرهنگ فقر و شناخت آن (ترجمه رجبعلی حاسبی)، تبریز: انتشارات نوبل، (۱۳۵۴).

-Marx, karl, (1971), A contribution to the critique of political economy, London.

-Saunders, peter, (1990), Social class and stratification, London: Routledge.

محسنی، منوچهر و صالحی، پرویز، بررسی پیوندها و نیروهای اجتماعی در ایران، تهران: نشر آرون، (۱۳۸۲).

مهدی زاده، شراره، تلویزیون و نوگرایی (رساله دکتری در جامعه‌شناسی): دانشگاه تهران، (۱۳۸۰).
میلر، دلبرت، سی، راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی (ترجمه هوشنگ ناییب)، تهران: نشر نی، (۱۳۸۰).

- نوذری، حسینعلی، بازخوانی هابرماس (درآمدی بر آراء، اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس)، تهران: نشر چشمه، (۱۳۸۱).

واترز، مالکوم، جامعه سنتی و جامعه مدرن: مدرنیته، مفاهیم انتقادی (ترجمه منصور انصاری)، تهران: انتشارات نقش جهان، (۱۳۸۱).

وینر، مایرون، نوسازی جامعه: چند گفتار در شناخت دنیامیسم رشد (ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای)، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، (۱۳۵۳).

هلد، دیوید، مدل‌های دموکراسی (ترجمه عباس مخیر)، تهران: نشر روشنفکران، (۱۳۶۹).

Bolin , Gornal & Fornas
Johan,(1995), Youth culture in late
modernity, London:

sage publications ltd.

Inkeles , Alex & h. smith. David,
(1974). Becoming modern ,
Individual change in sex developing
countries. London: Heih Emann.

-L.T.Hobhouse ,(2005).

Liberalism.<http://www.redcritique.org/spring2001/Liberalism.Htm>.